

مقاله نقد

مهرهای پوشیده چهر

نگاهی به مقاله «مهرهای خسرو پرویز»

سیف‌الله چنگیزی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهین شهر

در شماره ۱۱ و ۱۲ نشریه نامه ایران باستان (سال ششم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵) مقاله‌ای به عنوان «مهرهای خسرو پرویز» به همت دوست گرامی، آقای علی شهیدی به چاپ رسید. ایشار اساس مقاله خود را بر روایتی که مسعودی در کتاب مروج الذهب دربارهٔ مهر خسرو پرویز نقل کرده است بنا نهاده، متن پهلوی برخی مهرها را بازسازی کرده (ص ۲۹، ۳۳)، آنها را از نگا گوهرشناسی ایران باستان بررسی نموده (۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵)، گاه در تأیید روایت مسعودی در مورد کاربرد، جنس حلقه و نگین و نیز نقش نگین، مهر یا اثر مهرهای یافته شده را شاهد آورده (ص ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸) و نوشته که منبع ترجمه مسعودی متنی پهلوی یا ترجمه عربی متن پهلوی بوده که به دست ما نرسیده است (ص ۲۷). شهیدی در مقاله خود از متن عربی مروج الذهب به تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید و ترجمه ابوالقاسم پاینده استفاده کرده است.^۱ در این گفتار نگارنده این سطور بر آن است تا نکاتی چند را دربارهٔ مقاله «مهرهای خسرو پرویز»، روایه مسعودی و ترجمه ابوالقاسم پاینده یادآوری کند.

پیش از هر چیز باید در مورد واژه «پرویز» نکته‌ای را یادآور شد. مسعودی روایت «نه مهر خسرو

۱. در مقاله حاضر، عبارات عربی از متن مروج الذهب ویراسته دومینار و دوکورتی نقل شده است (نک. منابع

پرویز» را با این عبارت آغاز می‌کند: «و کانت لاپرویز تسعة خواتم» (Mas'ūdī, 1861: 228). شهیدی نوشته است: «پرویز (*parwēz*) پهلوی به صورت ابرویز (*abarwēz*) در متن عربی آمده است» (ص ۲۸).

باید گفت «پرویز» واژه‌ای پهلوی نیست؛ بلکه گونه‌ی فارسی کلمه‌ای است که در فارسی میانه به صورت *abarwēz* به معنی «پیروزمند» آمده است (MacKenzie, 1971: 2) و معادل عربی آن «مظفر» است؛ «ابرویز» در متن عربی مروج الذهب همان واژه *abarwēz* در فارسی میانه است که با همان تلفظ، با خط عربی نوشته شده است.

روایت مسعودی در توصیف مهر سوم چنین است: «والخاتم الثالث فضه جزع نقشه فارس یرکض و حلقته ذهب منقوش فيه الوحا یختم به اجوبة البرید» (Mas'ūdī, 1861: 229). نقش این مهر واژه «الوحا» است. پاینده در ترجمه این عبارت نوشته است: «... کلمة الوحا را بر آن نقش کرده بودند...» (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲۷۳).

شهیدی نوشته است: «ظاهراً ابوالقاسم پاینده معادلی برای 'الوحا' نیافته است. شاید *aluha* هزوارش بوده از صورت آرامی 'لوح'... اما چرا باید واژه لوح بر مهر نقش بندد؟ در میان مهرهای ساسانی هستند مهرهایی که کتیبه رویشان خود واژه 'مهر' (*muhr*) است که با املاهای گوناگون (*... mwd*) آمده است» (ص ۳۱-۳۲).

جهشیاری نیز از نقش واژه «الوحا» بر مهر دیوان برید سخن گفته است (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۲). در فرهنگ هزوارشهای پهلوی هزوارشی به صورت *aluha* وجود ندارد و واژه «الوحا» (به فتح «و») را در متن عربی باید «شتاب» معنی کرد. در لسان العرب «الوحی» با الف ممدود و مقصور به معنی «عجله، شتاب» و «الوحا الوحا» به معنی «السرعة و السرعة» آمده است (ذیل «وحی»). دومینار و دوکورتی (Mas'ūdī, 1861: 229)، بیوار (1969: 32) و آکرمن (1977: 791) نیز واژه «الوحا» را «شتاب» معنی کرده‌اند.

به روایت مسعودی نقش مهر هشتم خسرو پرویز «سرگراز» بوده و با آن فرمان زدن گردن برگ ارزانان و قتل آنان مهر می‌شده است: «والخاتم الثامن فضه جمان نقشه رأس خنزیر یختم به اعناق من یؤمر بقتله و ما ینفذ من الکتب فی الدماء» (Mas'ūdī, 1861: 230). شهیدی نوشته است: «گراز در ایران باستان مظهر نیرومندی و قدرت بوده و بدین سبب است که فرمانهای قتل را با مهری که نقش گراز داشته صادر می‌کرده‌اند. گراز در نزد ایرانیان گرامی بوده و نام آن را بر فرزندان خویش می‌نهادند، همانند گرازه پهلوان شاهنامه... از دیگر ایرانیان گراز نام، یکی هم موبد نامبردار ارداویراف یا ارداویراز است. گراز در اوستایی *virāza* و در پهلوی *warāz* یا *wirāz* است» (ص ۳۷-۳۸).

شهیدی در توضیحات خویش «گراز» به معنی «خوک وحشی» را با «نام خاص گراز» درهم آمیخته است. گراز (خوک وحشی) در اوستا -*varāza*- (Bartholomae, 1961: 1366) و در فارسی میانه *warāz* (MacKenzie, 1971: 87) آمده و این واژه در اوستا اسم خاصی نیز هست (Bartholomae, 1961: 1366) که در فارسی «براز» (به فتح ب) شده (Mayrhofer, 1979: 1/91, no. 355؛ نیز مولایی، ۱۳۸۲: ۲۳۶). *virāz-* در اوستا اسم خاص است. بارتولومه دو معنی و اشتقاق برای آن ارائه کرده: (۱) *vī-rāz-*: آن که در هر سوی یا همه جا فرمان می‌دهد، هندی باستان: *virāj-* «فرمانروا» و فارسی نو: «گراز» (به ضم گ) اسم خاص؛ (۲) با حذف هجای همسان از صورت اصلی **vīra-rāz-* به معنی «آن که بر مردان فرمان می‌دهد» (Bartholomae, 1961: 1454). کلنزگونه اصلی واژه را به صورت **vīra-aza-* به معنی «راهنمای مردان» در نظر گرفته که کاملاً با قهرمان ارداویراز مطابقت دارد (Kellens, 1974: 282؛ نیز رک. Mayrhofer, 1979: 1/95, no. 371؛ مولایی، ۱۳۸۲: ۲۴۲؛ زینیو، ۱۳۸۲: ۱۶). نام «گراز» پهلوان شاهنامه و نیز «ارداویراز» با همین کلمه اخیر مرتبط است و با «گراز» در مفهوم «خوک وحشی» - چنانکه شهیدی گفته - ارتباطی ندارد.

نکته دیگر مسائل «کانی‌شناسی» مهرهای خسرو پرویز است. شهیدی در مورد نگین خاتم سوم، که از جنس جزع و مخصوص امور پستی (برید) بوده (Mas'ūdī, 1861: 229)، پس از ذکر خواص جزع از جمله خاصیت رفع لقوه به نقل از تحفة المؤمنین نوشته است: «خاصیت رفع لقوه باعث می‌شده دست در هنگام مهر کردن پاسخ نامه‌های دیوانی نلرزد و چون دشواریها را آسان می‌کرده، با اثر مهر جزع شاهانه کارها روان می‌شده است» (ص ۳۱).

در اینجا یادآوری دو نکته لازم به نظر می‌رسد: نخست اینکه لقوه با لرزش دست ارتباطی ندارد و معنی آن چنین است: «بیماری کجی دهان و روی از علت. علتی که اندر عضله‌های چشم افتد و چشم و ابرو و پوست و پیشانی و لبها گوژگردد و از نهاد طبیعی بگردد...» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «لقوه»؛ دو دیگر آنکه چرا دست در هنگام مهر نامه‌ها می‌لرزیده و آیا لرزش دست تنها هنگام مهر نهادن بر «پاسخ نامه‌های دیوانی» اتفاق می‌افتاده است؟!)

بایسته است به این نکته هم اشارتی رود: ترجمه ابوالقاسم پاینده در بسیاری موارد نیازمند تصحیح است که دو مورد از آنها بررسی می‌شود.

بخشی از عبارت عربی مروج الذهب در توصیف مهر اول چنین است: «منها خاتم [فضة] فضة یا قوت احمر... و حلقة ماس...» (المسعودی، ۱۹۵۸: ۲۷۸)؛ ترجمه پاینده: «یکی انگشتری نقره که نگین یا قوت سرخ [داشت]... و حلقه انگشتر از الماس بود...» (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

«فضة» به معنی «نقره» است؛ چنانچه نگین انگشتر از یاقوت احمر و حلقه‌اش از الماس باشد «نقره» (فضة) در اینجا جنس چه چیزی را بیان می‌کند؟ به سهولت می‌توان دریافت «فضة» در اینجا زاید است، در توصیف هشت مهر دیگر «فضة» نیامده (فی‌المثل: و الخاتم الثانی فضة عقیق ...، و الخاتم الثالث فضة جزع و ...). مصحح متن عربی نیز «فضة» را در [] آورده و در نسخه دومینار و دوکورتی عبارت به این صورت آمده: «منها خاتم فضة یاقوت احمر ... و حلقته الماس ...» (Mas'ūdī, 1861: 228).

عبارت عربی در توصیف مهر نهم چنین است: «و الخاتم التاسع حدید یلبس عند دخول الحمام و [فضة] الایزن» (المسعودی، ۱۹۵۸: ۲۷۹)؛ ترجمه پاینده: «انگشتر نهم آهن بود که هنگام دخول حمام به دست می‌کرد و نگین آیزن داشت» (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲۷۳).

«نگین آیزن» چیست؟ شهیدی برای توجیه نگین آیزن، داستانی از مجمل التواریخ و القصص - البته به نقل از لغت‌نامه دهخدا ذیل «آیزن» - آورده که خلاصه آن چنین است: «ابوموسی اشعری به در خانه‌ای رسید، آن را بازگشود و آیزنی از رخام دید» (ص ۳۹-۴۰). وی از این داستان چنین نتیجه گرفته که نگین آیزن، نگین ساخته شده از رخام است (ص ۳۹-۴۰). اما باید گفت «الایزن» معرب واژه آیزن است (لغت‌نامه، ذیل «ایزن») و ābzan در فارسی میانه به معنی «حمام» است (MacKenzie, 1971: 4). بنابراین «فضة» در متن عربی (مركب از «فض» به معنی «نگین» و «ه» ضمیر مفرد مذکر غایب) زاید است. مصحح متن عربی این واژه را در [] آورده و نیز در متن عربی ویراسته دومینار و دوکورتی جمله پایانی بدین گونه است: «یلبس عند دخول الحمام و الایزن» (Mas'ūdī, 1861: 230). بهتر آن بود که به جای «نگین آیزن»، «به دست کردن انگشتری آهنین در حمام» توجیه شود.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم، بی‌تا، لسان العرب، اعتنی لتصحيحها: امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، ج ۱۵، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی.
- جهشیاری، ابی عبدالله محمد بن عبدوس، ۱۹۳۸م/۱۳۵۷ هـ، کتاب الوزراء و الکتاب، عنی بتصحيحه و مراجعة اصله بمقدمة و صنع فهارسه عبدالله اسماعیل الصاوی، طبعة الاولى، مصر: مطبعة عبدالحمید احمد حنفی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- ژینیو، فیلیپ، ۱۳۸۲، ارداویراف‌نامه، ترجمه ژاله آموزگار، ج ۲، تهران: انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، ۱۹۵۸م/۱۳۷۷ هـ، مروج الذهب و معادن الجواهر، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الجزء الاول، بیروت: دارالمعرفة.
- مسعودی، ابولحسن علی بن حسین، ۱۳۷۸، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ج ۶، تهران: علمی و فرهنگی.

مهرهای پوشیده چهر

مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۶، فرهنگ هزارشهای پهلوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
مولایی، چنگیز، ۱۳۸۲، بررسی فروردین یشت، تبریز: دانشگاه تبریز.

Kerman, Phyllis, 1977, "Sāsānian Seals", in Arthur Upham Pope, ed., *A Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. II, Tehran, pp. 784-815.

Ortholomae, C. H., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Par, A. D. H., 1969, *Catalogue of the Western Asiatic Seals in the British Museum, Stamp Seals II: The Sasanian Dynasty*, London.

Pellens, J., 1974, *Les noms-racines de l'Avesta*, Wiesbaden.

McKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

As'ūdī, Abu'l-Hasan, 1861, *Murūj al-dhahab (Les prairies d'or)*, ed. and French trans. by C. B. de Meynard and P. de Courteille, Vol. II, Paris.

Pyrhofer, M., 1979, *Iranisches Personennamenbuch*, B. I, Die Altiranischen Namen, Wien.